

بررسی رمزهای قمری یک افسانه ایرانی

حکیمه مجاهدی* - محمدرضا صرفی** - محمود مدبری***

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

رمزهای قمری، ویژگی‌هایی هستند که با کارکردها و تجلیات قدسی ماه (در مقام یک ایزد) مرتبط‌اند. این ویژگی‌ها به طور کلی شامل تغییر و دگرگونی، تنظیم زمان، بافتن تقدیر، باروری و باران‌زایی، تجدید حیات و مرگ و رستاخیز هستند که ماه به عنوان یک ایزد، جامع و عامل آن‌هاست. هر چیز یا پدیده‌ای که دارای یک یا چند تا از این ویژگی‌ها باشد، نشان و رمزی قمری دارد؛ یعنی ماه حاکم و مسلط بر آن است. افسانه‌های ملی ایران به خوبی باورها و نمادهای مذهبی - اساطیری را بازتاب می‌دهند. افسانه «چشمه پری» (منتخب از فرهنگ افسانه‌های مردم ایران) به صورت جامع، مجموعه‌ای از رمزهای قمری را در خود گرد آورده است. به همین جهت، نگارنده‌ها در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی این افسانه را مد نظر قرار داده‌اند تا از رهگذر بررسی آن، ردپای باورهای اساطیری قوم ایرانی را - که متمایل به کیش‌های پرستش ماه و آب است - نمایان سازند. به این منظور با در نظر گرفتن ویژگی‌های یاد شده، این افسانه ارزیابی شده است. آب، مهم‌ترین عنصر و یا رمز قمری است که مدار روایت و وقوع رویدادها پیرامون آن در گردش است. تقریباً تمام کارکردهای مرتبط با ماه در این افسانه به کار رفته است.

کلیدواژه‌ها: رموز قمری، ماه، آب، طلسم، افسانه.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۵/۲۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۹/۱۷

* Email: mojahedi_11@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** Email: m_sarfi@yahoo.com

*** Email: modaberi2001@yahoo.com

مقدمه

بر پایه برخی باورهای اساطیری، آفرینش کیهان از آب پا گرفته است. آب‌های آغازین، منشأ شکل‌پذیری موجودات و عالم هستی بوده‌اند. در واقع، آب را همان جوهر آغازین پنداشته‌اند که همه چیز از آن شکل پذیرفته است و در پایان نیز به آن باز می‌گردد. هر چیز که قرار است تعین پذیرد و قالب مادی و زمینی به خود بگیرد، صورت بالقوه‌اش در آب وجود داشته است. زمان بی‌زمانی، شکل بی‌شکلی، وحدت و پیوستگی با کل، و جاودانگی؛ این‌ها ویژگی‌هایی است که آب در مقام آفریننده و هستی‌بخشی، در بردارنده آن‌هاست. «آب در آفرینش کیهان و اساطیر و آیین‌ها و شمایل‌نگاری‌ها، جدا از ساختار کلیات فرهنگی مربوط به آن‌ها، همواره یک نقش دارد: مقدم بر هر شکل و صورتی و محمل و تکیه‌گاه هر آفرینشی.» (الیاده^۱: ۱۳۸۵: ۱۸۹) هموست که زندگی می‌بخشد، قدرت بارورکنندگی دارد، قدرت تطهیر دارد، قدرت تحلیل دارد و هرآنچه در آب قرار گیرد و یا با آب شستشو شود، شاخصه‌های مادی و تعیناتش، به کل در آب حل می‌شود و به نحوی با آغاز پیوند می‌خورد و هرگاه از آب سر برآورد، آفرینشی نوین یافته است، چنان‌که کودکی که از مادر زاده می‌شود. حال اگر تصور شود که روزی آب نباشد، این فقدان بدین معنی است که زندگی هم وجود نخواهد داشت.

اما در تصور و تفکر بشر ابتدایی، آب و بسیاری پدیده‌های مشابه، تحت سیطره اختر شبانگهان قرار دارند. به زبانی ساده‌تر، آن‌ها رمز یا نماد ماه هستند، زیرا ویژگی‌هایی دارند که همگی صفات و کارکردهای ماه (در مقام ایزد) است. «باری از میان قدیم‌ترین عناصر طبیعت که در میان اقوام بدوی پرستیده می‌شده، ماه است. حتی به نظر پاره‌ای محققین، شاید ماه در زمره خدایانی باشد که مقام الوهیت داشته است.» (صمدی ۱۳۶۷: ۱۲) ماه جزء نخستین خدایان قوم ایرانی نیز معرفی شده است:

«اکرمن^۲ در چند مقاله تحقیقی، بررسی جامع و دقیقی دارد بر روی نقش مهرها، سفال‌ها و سکه‌های به دست آمده از ایران که متعلق به چهارهزار سال پیش از میلاد مسیح است. وی در پی تحقیقات خویش به این نتیجه رسیده است که در تمدن‌های اولیه ایران و عیلام، ماه اولین خدایی بوده که ستایش می‌شده است.» (همان: ۲۰)

1. Eliade

2. Ackerman

یکی از انگیزه‌های محکم بشر نخستین برای پرستش ماه، این است که انسان بین سرگذشت خود و ماه، پیوستگی می‌بیند و از این رو با او همذات‌پنداری بیشتری دارد. سیر و گردش منظم و سریع ماه - که با تغییر شکلش، نمود بارزتری از سایر اختران یافته است - نظم و زمان را به او آموخت، گذر شتابان زمان، ناپایداری زندگی خودش و سپری شدن عمر را جلوی چشمش تداعی کرد؛ شروعی توأم با رشد و شکوفایی و به اوج رسیدن و نهایی که به زوال و کاستن، منتهی می‌شود. ماه رفته رفته می‌کاهد، گویی توش و توانش را از دست می‌دهد و این روند ادامه می‌یابد تا اینکه به طور کلی محو می‌شود. انسان نیز پیر و فرتوت می‌شود و در پایان می‌میرد، اما ماه به او می‌آموزد که این مرگ، پایان راه نیست. زندگی دوباره تجدید می‌شود.

«ماه که صورت‌های مختلف به خود می‌گیرد: اولین ربع قمر، نیم ماه، بدر (ماه تمام) و آخرین ربع قمر، پُر و کاسته می‌شود و ولادت می‌یابد و می‌میرد؛ به مدت سه شب گویی مرده است و آن حالت خسوف یا محاق ماه است که از زمین دیده نمی‌شود، اما در شب چهارم، رستاخیز می‌کند و شکل اولیه خود را باز می‌یابد. این تناوب لایزال باعث شده که انسان، از آغاز تا کنون آرزوی تجدید حیات خویش را بر ستاره شب بتاباند و خاصه با مشاهده هلال یا ماه نو، ستاره شب را سجده کند.» (دوبوکور^۱ ۱۳۷۳: ۵۲)

جدا از بُعد (شاید بتوان گفت) مینوی ماه که به حیات، ممات و رستاخیز مربوط است، از جنبه مادی و امور مرتبط و مؤثر بر زندگی دنیوی هم، ماه در کانون توجه قرار می‌گیرد. از این چشم‌انداز ماه حاکم و ضابط بر آب‌هاست. بر جریان آب‌ها (باران، رودها و دریاها) تأثیر دارد. باران را فرو می‌فرستد. موجب رویش گیاهان می‌شود و به این ترتیب با باروری ارتباط می‌یابد.

«منازل ماه در آب دریا تأثیر دارد. بدین معنی که جزر و مد (پایین رفتن آب دریا و بالا آمدن آن) بر اثر جاذبه ماه صورت می‌گیرد و بارندگی نیز با ماه مربوط است؛ چون با تغییرات ماه، غالباً باران می‌بارد. نظر به اینکه ماه در میزان بارندگی و باروری زمین مؤثر است، پس وفور نباتات به ماه بسته است و بدین علت، بعضی روستاییان با مشاهده هلال ماه نو، تخم می‌پاشند و وقتی ماه رو به کاستی می‌نهد، درختان را هرس می‌کنند و میوه‌ها را می‌چینند.» (همان: ۵۳)

در مورد پیشینه این کار باید از پژوهش‌های جمعی از میرچا الیاده نام برد. وی در

رساله در تاریخ ادیان، فصل چهارم، با عنوان ماه و مذاهب اسرار ماه، از موضوع رموز قمری سخن به میان می‌آورد و معتقد است که بشر بین سرنوشت خود و ماه شباهت‌هایی می‌دیده است و از این رو توجه ویژه‌ای به این اختر داشته است؛ به طوری که روی زمین، هر آنچه را مشابه با ویژگی‌های ماه می‌بیند، در حیطة تسلط آن قرار می‌دهد. الیاده این سری ویژگی‌ها و یا تجلیات ماه را «رموز قمری» تعبیر می‌کند. بر این اساس الگوی کار در پژوهش حاضر، نظریه رموز قمری میرچا الیاده در کتاب مذکور است. در مورد افسانه‌های ایرانی، تا کنون تحقیق و پژوهشی با این رویکرد (رموز قمری) مشاهده نشده است و این کار به نوع خود جدید می‌باشد.

طبق نظر میرچا الیاده، به طور کلی کارکردهای ویژه ماه را که برای ذهن بدوی قداست داشت، می‌توان در چهار موضوع خلاصه کرد.

نخست: خاصیت باروری که در پدیده‌های تحت نفوذ ماه نیز به برجستگی دیده می‌شود. آب، رستنی‌ها و زن، از این نظر، سرنوشت قمری دارند.

دوم: آنچه حیات مجدد و به نوعی جاودانگی تلقی می‌شود. برخی جانوران مثل مار و خرس و حلزون - که مانند ماه پنهان می‌شوند و باز در انظار دیده می‌شوند - با تشابه در این کارکرد ماه، جانوران قمری محسوب می‌شوند. مرگ و رستاخیز انسان هم از این دیدگاه، تقلید سرنوشت ماه است.

سوم: آنچه با زمان و خاصیت اندازه‌گیری ماه مرتبط است (تقویم‌های قمری). همچنین ماه را رقم‌زننده و بافنده سرنوشت‌ها می‌دانند. (عنکبوت، دوک و چرخ ریسندگی و هر آنکه دارای آن‌هاست).

چهارم: آنچه تغییر حالت و دگرگونی ماه را متبادر می‌سازد. این کارکرد دو سویی است که جامع اضداد است و در مورد ماه، تضاد بین روشنایی و تاریکی است. هرآنچه که دوقطبی است، بر پایه این ویژگی، دارای خاصیت قمری می‌شود، از جمله خیر و شر، هستی و نیستی. (۱۳۸۵: ۱۸۳)

بنابراین، هرآنچه در پیرامون ما دارای خاصیت «تجدید حیات»، «دگرگونی و تغییر شکل»، و نیز «باروری» باشد، در زمره پدیده‌های تحت ضابطه ماه قرار می‌گیرد و دقیقاً همان صفات و ویژگی‌ها را دارد. شاید بتوان از آن‌ها این‌گونه نام برد: آب‌ها (باران، دریاها، رودها، برکه‌ها...)، الهه‌گان و پریان آب؛ زن، زمین و زاینده‌گی؛ جانورانی از قبیل مار، خرس، سگ، خرگوش، قورباغه، حلزون، صدف (مروارید). «همه این رمزها و تجلیات قدسی و اساطیر و آیین‌ها و طلسمات و

تعویذات و غیره که می‌توانیم آن‌ها را برای سهولت در بیان، قمری بنامیم، در وجدان بشر کهن، کلیتی به هم پیوسته است.» (الیاده ۱۳۸۵: ۱۶۴)

با این مقدمه به سراغ افسانه‌ای رمزآمیز می‌رویم که یکی از ابعاد مهم قابل بررسی در آن، رموز قمری است. نگارنده‌ها سعی کرده‌اند که رموز قمری را بر اساس نظر و تعریف میرچا الیاده در رساله در تاریخ ادیان، با این افسانه انطباق دهند. (هر چند که این افسانه از دیدگاه‌های دیگری نظیر عرفانی و روان‌شناسی نیز جای نقد و بررسی دارد) این افسانه با عنوان «چشمه پری» در جلد سوم از مجموعه فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، به کوشش مرحوم علی اشرف درویشیان و رضا خندان مهابادی، به چاپ رسیده است.

سؤال پژوهش

بر این اساس پرسش‌های مطرح در این مقاله از این قرار هستند:

- آیا افسانه چشمه پری (نقل شده در فرهنگ افسانه‌های مردم ایران) دارای رموز قمری اساطیری است؟
- رموز قمری موجود در افسانه چشمه پری کدامند؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

انجام دادن این پژوهش، از چند جنبه اهمیت دارد. از منظر فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی، بررسی افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی از دیدگاه‌های متنوع، سبب حفظ و ثبت فرهنگ عامه می‌شود و جزء آن، می‌تواند معانی و تعبیر نهفته در زیر سطح ساده افسانه‌ها را آشکار سازد. این نشان می‌دهد که سازندگان آن‌ها افرادی هوشمند بوده و صرفاً جهت سرگرمی افسانه‌ها را خلق نکرده‌اند. بررسی اساطیری افسانه‌های ایرانی، و نشان دادن رمزها و نمادهای اساطیری آن‌ها، قدمت و دیرینگی ادبیات شفاهی ما را نیز مشخص می‌کند. در نتیجه می‌توان به بسیاری از ابهامات موجود در این زمینه پاسخ داد.

روش پژوهش

روش تحلیل در این پژوهش، تفکیک رموز قمری داستان و شرح و بررسی هر

کدام است. طبق این روش و با توجه به جریان داستان، این عناوین (یا رموز قمری) قابل ارائه است: آب (سرچشمه، چشمه پری، پری چشمه، شستشوی مقدس)؛ رستنی‌ها (درخت تاوی، گندمزارها)؛ طلسم (سنگ شدن، دیو سیاه)؛ قهرمان (سرنوشت قمری، برگزیدگی، قربانی، منجی)؛ نمادها و رموز دیگر (داس، جانوران قمری، تضادها و دوقطبی‌ها و...).

قصه‌ها و افسانه‌ها کارکردهای متنوعی دارند. مطالعه علمی و اصولی بر روی هر کدام، ما را به کشف ریشه‌ها و منشأ باورها، پیدایش مذاهب، شکل‌گیری فرهنگ قومی و تمدن بشری و به طور کلی روند تکاملی ذهن و روح بشر نوعی می‌رساند. هر بار، هر قصه را می‌توان از چشم‌اندازهای متفاوتی بررسی کرد و نتایج شگرفی حاصل نمود. قصه‌ها با تمام کوتاهی و سادگی، معانی و معارفی به ژرفای تمام دوران‌ها را با خود حمل می‌کنند. به همین سبب تحقیق بر روی آن‌ها به شناخت هرچه بهتر و بیشتر پیشینه‌های بدوی و خاستگاه‌های بسیاری از عادت‌ها و رفتارهای کنونی ما کمک شایانی می‌کند. به عنوان مثال، در این افسانه، می‌توان به ارزش و اعتبار آب و برزیگری (گذر از دوران متکی بر دام به دوران برزیگری)، اهمیت همدلی و همکاری بین بشر نخستین، ارزش خانواده و فدا شدن برای ارزش‌ها، در خلال بررسی خصوصیات قمری پی برد.

بحث

داستان از این قرار است که مردم روستایی که طبق عادت دوشادوش هم به کشت و برز مشغولند و در حال دروی محصول هستند، ناگاه طلسم می‌شوند و بر اثر آن، در جا به سنگ تبدیل می‌شوند. نه تنها مردم که هر جنبه‌ای و هر چیزی که نشان حیات دارد، خشک می‌شود. حتی نسیم هم در این روستا نمی‌وزد. هزارسال بعد، طلسم جوانی از اهالی روستا شکسته می‌شود و از خواب هزارساله بیدار می‌شود. همزمان با او، اسبش و یک درخت نیز از طلسم رها می‌شوند. جوان که متوجه وضعیت روستا می‌شود، راهی کوهستانی می‌شود که چشمه پری آنجاست، زیرا در می‌یابد که پری چشمه، طلسم شده است و پس از او، آب خشکیده و متعاقبش تمام نشانه‌های زندگی در روستا از بین رفته است. این جوان با راهنمایی غیب‌گونه‌ای، مأمور شکستن این طلسم و بیداری پری می‌شود. پس از اینکه طلسم شکسته شد، زندگی از همان جایی که متوقف شده

بود، ادامه می‌یابد و هیچ کس یادش نمی‌آید که چه پیش آمده است. تنها قهرمان قصه است که ناپدید شده و فقط ردپای او تا دهانه غاری در کوهستان بر جای مانده است. پس از این ماجرا زندگی به حال و قرار نخست بر می‌گردد، اما به دلایلی، شیوه و روش زندگی مردم روستا تغییر می‌کند. (درویشیان و خندان مهابادی ۱۳۷۷: ۳/ ۳۳۳)

در این بخش با توجه به رموز قمری داستان، هر کدام از نمونه‌های یافته شده، جداگانه تحلیل می‌شوند.

آب

آب در این داستان مهم‌ترین عنصری است که با طلسم شدنش، تمام جانداران و رویدنی‌ها، بی‌جان می‌شوند. آب، خود زندگی بخش است. آفرینش از آب‌ها شکل پذیرفته است. «از میان عناصر، آب را بی‌واسطه می‌پرستیدند. جوئیبارها و چشمه‌سارها مقدس بودند و مردم هر زاد و بوم، رودی را که از سرزمینشان می‌گذشت، به خدایی برداشته بودند.» (دلشوی- لوفر ۱۳۶۶: ۱۳۷)

آب منشأ و سرچشمه همه موجودات است. در این داستان هم «سرچشمه» طلسم شده و خشکیده است. برای برگرداندن حیات و شکستن طلسم، باید به سرچشمه رفت. قهرمان در امتداد نهر خشکیده‌ای به سوی روستا می‌رود و سپس راهی سرچشمه می‌شود؛ به عبارت بهتر، به دنبال تجدید حیات، راهی سفری مینوی می‌شود.

جایگاه چشمه در کوهستانی است که برای رسیدن به آن هفت منزل را باید طی کرد. عدد هفت از این منظر یادآور هفت آسمان یا هفت سیاره است (مفاهیم عرفانی، به طور ویژه، اینجا مد نظر نیست). کوه خود یادآور آیین‌های صعود است که در آن انسان از طریق واسطه‌ای به آسمان (خدایان آسمانی، ماه) نزدیک می‌شود. «کوه غالباً نقطه تلاقی آسمان و زمین و بنابراین، «مرکز» نقطه‌ای که محور عالم از آن می‌گذرد، جایی آکنده از قداست، محلی که گذار از هر منطقه کیهان به مناطق دیگرش در آنجا واقعیت می‌یابد، تلقی شده است.» (الیاده ۱۳۸۵: ۱۰۶)

چشمه نزدیک غاری است که آبش از آنجا جاری می‌شود و می‌جوشد. چشمه و آب و روشنی در کنار غار و تاریکی، تضاد روشنایی و تاریکی را بازنموده است.

دیوی که چشمه را طلسم کرده و در دهانه این غار ایستاده و خودش هم سنگ شده است، تضاد دیگری بین دیو و پری و یا خیر و شر است.

چشمه پری: همان‌طور که در متن این افسانه هم ذکر شده است، مردم در گذشته می‌پنداشتند که هر چشمه یک پری (ایزد/ نگهبان) دارد و تا زمانی که پری زنده است، چشمه و آب آن جریان دارد. «چشمه‌ها را نیز چون ایزد پرستش می‌کردند. آن‌ها را دختران جوان زیبا و خوش اندامی^۱ می‌پنداشتند.» (دلاشو - لوفر ۱۳۶۶: ۱۳۷) پری چشمه این داستان نیز طلسم شده و به سنگ مبدل شده است. وقتی قهرمان به آنجا می‌رسد، پری سنگ‌شده و خوابیده را در کنار چشمه می‌بیند. چشمه به صورت برکه‌ای غبار گرفته و راکد تصویر می‌شود که آبیان آن هم بدون حرکت مانده‌اند.

پری: پریان دریایی، روح و جان آب بودند. در تصور مردم، آن‌ها نگهبانان آب‌ها هستند. پریان مؤنث‌اند (و این به ارتباط زن و باروری به عنوان رمزی قمری نیز اشاره دارد). جایگاهشان پیوسته در آب است. «یکی دیگر از خویشکاری‌های پری^۲ به عنوان زن ایزد فراوانی و باروری، ارتباط او با بارندگی و آب‌هاست که از این راه سال نیکو و محصول خوب می‌آورد و به مردمان فراوانی و افزونی ارزانی می‌دارد.» (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۱۴) در این داستان، صدایی، قهرمان را در حالت خلسه فرا می‌خواند که: «بیا، بشتاب!» و این پری چشمه است که او را صدا می‌زند تا از طلسم و خواب هزارساله رهایش کند. در واقع انجماد و رکود آب، به دلیل سنگ‌شدن پری است.

شستشوی مقدس: در دوران باستان، یکی از مراسم آیینی مردم، شستشوی پیکر ایزدان یا الهه‌گان آب بود که با فرو بردن پیکره در آب و به منظور تجدید حیات با آب انجام می‌شد. «آیین شستشوی مقدس، عادتاً در کیش‌های الهه‌گان بزرگ باروری و برزیگری صورت می‌گرفته است. بدین‌گونه قوای خشکیده خدایان به قرار اول خود باز می‌گشت و محصولی خوب (جادوی غوطه‌وری و فرورودن در آب، باران‌زا بود) و تزاید و تکاثر پر خیر و برکت اموال را ضمانت می‌کرد.» (الیاده ۱۳۸۵: ۱۹۵) در این داستان قهرمان باید تن پری سنگ‌شده را با برگ ساییده درختی خاص، شستشو کند. پس از انجام این عمل آیینی، تن پری

گرم می‌شود و قلبش تپش می‌یابد و کم‌کم چشمانش را می‌گشاید و این، یعنی شکستن طلسم و جاری شدن بی‌درنگ آب.

رستنی‌ها

ماه بر رستنی‌ها (درختان، گیاهان) نیز تسلط دارد و همان‌طور که پیش از این نقل شد، رستنی‌ها هم سرنوشتی قمری دارند. «استمرار رشد نباتات، نشانه تجدید حیات ادواری و پاینده عالم و یادآور «اسطوره بازگشت جاودانه به اصلی واحد» است.» (دوبوکور ۱۳۷۳: ۲۱) در این داستان، تصویر گندمزارها و دهقانانی برجستگی دارد که به صورت خمیده، داس به دست و در حال دروی خوشه‌ها، سنگ شده‌اند. صدای خشکیدگی خوشه‌های گندم زیر پای قهرمان، ارزش و اعتبار برزیگری و محصولات کشاورزی را در ذهن تداعی می‌کند. ارزشی حیاتی که اکنون معطل مانده است.

درخت مقدس: درخت تاوی (نام درختی مقدس در استان کرمانشاه)، از جمله رموز قمری است که همزمان با قهرمان و اسب او از طلسم در می‌آید. وقتی قهرمان، به واسطه اسبش در دامنه کوه متوقف می‌شود، این درخت خاص را می‌بیند که سرسبز است. زیر سایه این درخت به استراحت می‌پردازد و در حال خواب و بیداری، دو کبوتر سخنگو (یاری‌گران معنوی) که گویا بر شاخه‌های این درخت نشسته‌اند، در حالی که یکدیگر را مخاطب قرار داده‌اند، به طور غیر مستقیم، جوان را برای شکستن طلسم راهنمایی می‌کنند.

برگ این درخت خاصیت جادویی دارد. قهرمان و اسبش از این برگ می‌خورند، اما کارکرد ویژه، ساییدن برگ‌های این درخت در سنگ آسیابی است که در دامنه کوه و نزدیکی درخت تاوی است و نیز نگهداری برگ‌های ساییده شده در شال کمری قهرمان و بردن آن به قلعه کوه و در نهایت شستن پیکر پری چشمه با آن اکسیر جادویی است. در این مورد، درخت، یادآور مفهوم «درخت زندگی» است. «درخت زندگی، اسوه همه گیاهان معجز اثری است که به مردگان جان تازه می‌بخشند، درمان دردهایند یا جوانی را به آدمی باز می‌گردانند.» (الیاده ۱۳۸۵: ۲۸۰)

نکته اینجاست که آب، خود زهدان همه تخم‌هاست، زندگی‌بخش است و همه چیز را به وجود می‌آورد و تعیین می‌بخشد؛ خودش برای رهایی از رکود، نیازمند اکسیری است که از یک رستنی (خاص) به دست می‌آید. اگر آب کل

باشد، درخت یا رویدنی‌ها، جزئی از اویند و حال، کلّ برای جاری شدن و جان گرفتن، نیازمند جزئی از خود است. این موضوع را در این افسانه چندگونه می‌توان تفسیر کرد: الف) رموز قمری، هر کدام به طور جداگانه، محمل خواص و صفات ماه هستند (سلسله مراتب مد نظر نیست؛ مانند اینکه آب، مؤثر بر رویش و باروری درخت است) و در زمان مورد نیاز، قابلیت جایگزینی یا انتقال آن را به یکدیگر دارند. از این دیدگاه، به جای درخت می‌توانست مار باشد و یا مرواریدی در آمده از صدف، موجد حیات مجدد آب گردد.

ب) آب، خود منشأ پیدایش هر چیز است، اما خاصیت بی‌مرگی و تجدید حیاتش را به درخت بخشیده است. درخت نگهبان نیروی جاودانگی است.

د) پیرو تعبیر گزینۀ ب، جزء، خلاصه و چکیده‌ای از کلّ است: «هر جزء معنی‌دار، در حکم تکرار کلّ است.» (الیاده ۱۳۸۵: ۲۶۲)

طلسم

گره کار، نیرو یا انرژی منفی‌ای است که آب زندگی‌بخش را به تسخیر درآورده است. جادو و جادوگری، امری است که پیوسته در زندگی بشر وجود داشته و همواره عده‌ای خاص این قابلیت را داشته‌اند (کسب کرده‌اند) که بتوانند بر محیط خارج از خود تأثیر بگذارند: «اگر اصول تفکری را که مبنای جادوست بکاویم، احتمالاً خواهیم دید که به دو بخش تجزیه می‌شود: نخست این که هر چیزی همانند خود را می‌سازد یا هر معلولی شبیه علت خود است و دوم این که چیزهایی که زمانی با هم تماس داشتند، پس از قطع آن تماس جسمی از دور بر هم اثر می‌کنند.» (فریزر^۱ ۱۳۸۳: ۸۷)

جادو در این داستان از نوع طلسمات است و کارکرد این طلسم، مبدل به سنگ کردن یا به اصطلاح، سنگ‌شدگی است. «سنگ‌شدگی نماد مجازاتی به خاطر نگاه بی‌اجازه و قانون‌شکن است... به هر حال و در هر صورت، سنگ‌شدگی نماد تنبیه خارج از اندازه بشر است.» (شوالیه و گریبان^۲ ۱۳۸۷: ۶۵۱)

طلسم این داستان، به واسطه یک دیو انجام شده است. دیو سیاه و غول پیکری که با افسون قدرتمندی، پری چشمه را به خواب هزارساله فرو برده است. از کیفیت و چند و چون طلسم در این داستان حرفی به میان نیامده است؛ اینکه این

1. Frazer

2. Chevalier & Gheerbrant

طلسم بر اثر چه خطا یا قصوری به وقوع پیوسته یا دشمنی دیو سیاه و پری چشمه از چه سبب بوده است. نوع طلسم نیز مشخص نیست و تنها از اشاره‌ای در داستان متوجه می‌شویم که طلسم از طریق اوراد و افسون صورت گرفته است. اما کارکرد این طلسم در داستان، تبدیل به سنگ‌شدن پری، مردم روستا، جانداران و نباتات است. زمان و هستی در برهه‌ای نسبتاً طولانی متوقف می‌شود. سنگ‌شدن، فرو مردن خون حیات در رگ زندگی، راکد شدن انرژی و توش و توان و در یک کلام قبض هر نوع جنبشی است. نکته‌حایز توجه در این داستان - که شاید شدت و حدت کارایی این طلسم را بیشتر می‌نمایاند - این است که دیو سیاه (جادوگر/ دشمن پری)، همزمان گرفتار طلسم خویش شده است! او موفق شده که آب آفریننده را تسخیر کند، اما با راکد ماندن آب و توقف زندگی، خود دیو نیز نیروی حیاتش را از دست می‌دهد و سنگ می‌شود (آیا می‌شود گفت که خود دیو هم نخستین قربانی است؟ با این تمایز که او برای احیای مرگ و نیستی، قربانی شده است). می‌شود این نکته را به دو سویی یا دو قطبی بودن آب نیز ربط داد. (جمع اضداد؛ خیر و شر/ زندگی و مرگ/ باروری و خشکسالی). با این تعبیر، دیو خود برخاسته از آب است، جزئی از اوست، اما روی قهرآمیز و طغیان‌کننده و خاصیت ویرانگر آن؛ یعنی همان اصلی که می‌گوید: هر از گاهی طوفانی مهیب (بلا و مصیبتی طبیعی) پیش می‌آید و نسلی را از بین می‌برد و در پی آن، بشری نو (منجی) و تمدنی نوین پا می‌گیرد.

شکستن طلسم: قهرمان با کمک نیروهای غیبی یا ماورایی (کبوتران سخنگو) در می‌یابد که برگ درخت زندگی را در آسیاب روستا که پای کوهستان واقع بوده است، بساید. این گرد شگفت‌انگیز را با خود به قلعه کوه می‌برد (پس از طی هفت مرحله و منزل). باید مراقب باشد، اگر پری چشمه بیدار شود، دیو سیاه هم در همان لحظه بیدار می‌شود و طلسم او هم می‌شکند (دو سو گرایی آب). برای همین منظور، لازم است ابتدا تندیس مهیب و سنگی دیو را خرد کند. دیو باید بشکند و قطعه قطعه گردد. (سنگ را باید با سنگ از بین برد). این پایان کار نیست، این قطعات سنگی را باید در گودالی مدفون سازد تا نیرو و قدرتش به طور کامل خنثی گردد. تنها بعد از انجام تمام این مراحل است که رخصت می‌یابد، پیکر سنگی پری را با سوده برگ مقدس، شستشو کند و او را از خوابی طولانی برخیزاند. قهرمان مأموریتش را تمام و کمال انجام می‌دهد، ولی تقدیر، کار خودش را می‌کند. هنگام

شکستن تندیس سنگی دیو، غباری از آن برخاسته و بر روی آب می‌نشیند، با وجود شکستن طلسم، آب آلوده می‌شود. این آلودگی شیوه‌های مطلوب و سراسر نیک زندگی مردم روستا را دستخوش تغییر و تحول می‌کند.

قهرمان

قهرمان این داستان، جوانی برگزیده است که پس از هزارسال از بین مردمان سنگ شده، بیدار می‌شود. پس از آگاهی از پیشامد، هم خود راهی چشمه پری می‌شود (داوطلب شدن) و هم پری چشمه او را فرا می‌خواند (برگزیدگی یا نظرکردگی). در واقع او نیروی محرکی است که باید تقدیر را جاری کند. او یک واسطه است.

بی‌نام بودن قهرمان نیز (در داستان نام واقعی او را کسی به یاد ندارد و راوی او را مراد می‌نامد) حاکی از صورت مثالی اوست. او یک پیش‌نمونه و یا شاید صورت مردم نمای خدایان اساطیری است.

قهرمان - منجی: از طرف دیگر قهرمان این داستان یک منجی است. «قهرمان نجات‌دهنده و نوکننده جهان است و بنیانگذار دوران نوینی که گاه برابر با سازماندهی نوین جهان است؛ به سخنی دیگر نگاهبان خلق و صنعتی است که میراث ذات اعظم است.» (الیاده ۱۳۸۵: ۱۵۳)

به جز این، این منجی می‌تواند تعبیر دیگری نیز داشته باشد که بیشتر با ساختار قمری (منجی‌گری آب و ماه) سازگار باشد. هر از چند گاهی جهان به واسطه گناهی سر زده از سوی بشر و یا قصور در انجام آیینی مقدس، دچار بلا و مصیبتی شگرف می‌شود. همه چیز و همه کس از بین می‌روند، اما باز این پایان کار جهان نیست. همواره شخصی از این بلا و مصیبت جان سالم به در می‌برد و همو موجب تداوم حیات و شکل‌گیری نسلی جدید و شیوه‌ای نوین می‌گردد «زندگی انسان از دیدگاه نپتونی، چیزی شکننده می‌نماید که هر چند گاه باید نیست و نابود شود، زیرا تقدیر همه صور و اشکال، نابودی و سپس پدیدار شدن از نوست.» (همان: ۲۰۸) با وجود این، قهرمان داستان نیز نقش همان منجی را دارد که پس از بروز بلا و مصیبت و از بین رفتن همه چیز، باقی مانده است تا بشر یا تمدن نوینی را به عرصه حیات فراخواند. این نکته در این افسانه، با این بن‌مایه تقویت می‌شود که مردم روستا پس از اینکه مجدد و پس از یک دوره طولانی

(یک هزاره) از خواب برمی خیزند، تغییراتی در روش زندگی خویش می دهند که با روش معهود پیش از طلسم شدن، تفاوت چشمگیری دارد.

قهرمان - قربانی: همچنین، قهرمان نخستین قربانی و یا صورت مثالی قربانی برای خدایان است؛ یادآور ادواری که برای خشنودی خدایان خشمگین، دختر یا پسر جوانی را قربانی می کردند. «قربانیان همواره خود داوطلب می شدند... چون اشخاصی نظر کرده و مخصوص قربان گشتن، تلقی می شدند... قربانی به سود تمام نوع بشر انجام می گرفت.» (الیاده ۱۳۸۵: ۳۲۳)

قربانی پس از ناپدید شدن قهرمان (نخستین قربانی آب)، تغییر شکل می دهد و صورت دیگری به خود می گیرد. «واژه فرنگی آن sacrifice در زبان های اروپایی، می رساند که موجود قربانی شده برای خدایان، با قربانی شدن جنبه تقدس و خدایی گرفته است.» (یاحقی ۱۳۸۹: ۶۴۸)

پس از اینکه زندگی سنگ شده روستا، با فدا شدن قهرمان روند طبیعی به خود می گیرد، یک رسم جدید ابداع می شود. مردم در سال های کم آبی، برای نزول باران و فراوانی آب، پای چشمه پری گاو یا گوسفندانی قربانی می کنند. این نیز یادآور آیین های باران زایی است که در دوران خشکسالی صورت می گرفت.

قهرمان - بازگشت به اصل: قهرمان، با اینکه مرد است، اما سرنوشت قمری دارد. او از برگ درخت زندگی می خورد و در پایان به جاودانگی می رسد، همان چیزی که «بازگشت جاودانه به اصل» نام گرفته است. قهرمان طلسم را می شکنند، اما پس از آن فقط نشانش باقی است و از خودش، یعنی وجود مادی او خبری نیست؛ زیرا به اصل خود بازگشته است، یعنی به آب؛ جایی که همه چیز بالقوه وجود دارد، به وحدت با کل. این تعبیر با ناپدید شدن او و اسبش و نیز بیان این جمله که او «جان چشمه» است، تقویت می شود.

قهرمان - فرشته باران: یکی دیگر از برداشت های اساطیری که از قهرمان این قصه می توان داشت، نزدیکی کارکردش با فرشته باران، یعنی تیشتر است. تیشتر^۱ سرور ستارگان است و از لحاظ رتبه در میان ستارگان، مانند زرتشت است برای انسان ها. ماجرای جنگ سه روزه تیشتر با دیو خشکسالی و فرستادن باران های عظیم که منجر به پیدایش اقیانوس ها و دریاها بر روی زمین شد، ماجرای معروفی

است که در اسطوره‌های آفرینش ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارد. تیشتر مأمور می‌شود با دیو خشکسالی (اپوش)^۱ بجنگد. در این نبرد، تیشتر در سه قالب ظاهر می‌شود: نوجوانی ۱۵ ساله، گاوی نر (ورزاو)^۲ و در نهایت اسبی سپید با گوش‌های زرین و سم‌های بلند. از آن سو اپوش در پیکر یک اسب سیاه با سم‌های گرد ظاهر می‌شود و نبرد آغاز می‌گردد. در نهایت پیروزی از آن تیشتر است و از آن پس آب‌ها آزاد می‌شوند و در تمام جهان جریان می‌یابند. (پورداوود ۱۳۷۷: ۳۳۰-۳۲۹) همان‌طور که مشخص است، قهرمان این قصه می‌تواند رمزی از تیشتر یا فرشته باران باشد که با در هم شکستن دیو خشکسالی، آب‌ها را آزاد می‌سازد. به ویژه این که اسب قهرمان با خصوصیتی که دارد، یادآور سومین قالب تیشتر در نبرد با دیو خشکسالی است. آب و بارن نیز خود از رموز قمری با اهمیت‌اند.

سایر رموز قمری این داستان

ساختار قمری در پدیده‌های دیگری از این افسانه نیز قابل اعتناست. برخی بارز و از پیش تعیین شده‌اند (یعنی در اساطیر به عنوان رمزی قمری محسوب می‌شوند) و برخی نشانه‌هایی یافته‌اند که بر اساس تسری و گسترش ویژگی‌های ماه به آن‌ها، از رموز قمری به شمار می‌روند.

آسیاب: آسیاب روستا، در دامنه کوه، جایی که درخت تاوی قرار دارد، واقع است. دامنه کوهی که مأوای پری چشمه است و آب روستا از این چشمه تأمین می‌شود. تصویری که از این آسیاب ارائه می‌شود، آسیابان پیری است که در آستانه آن سنگ شده است. کارکرد ویژه و شاید بهتر باشد بگوییم کارکرد مذهبی یا قدسی آسیاب در این داستان برجسته است. برگ درخت تاوی یا همان درخت زندگی باید ساییده شود و این کار را آسیابان انجام نمی‌دهد، چون خود طلسم شده است. این کار مقدس را قهرمان برگزیده انجام می‌دهد. اگر ارتباط آسیاب با آب و منوط بودنش به جریان آب را در نظر نگیریم، گردشش به خوبی نمودی از گردش ماه (و حتی خورشید) و حالت گردی سنگ‌هایش، رمزی از ماه شب چهارده است. (صرف‌نظر از محور آسیاب و تعبیر کیهانی آن)

داس: گفته شد که نخستین تصویر از مردم سنگ‌شده روستا، دهقانانی خم‌شده،

1. Apaosha

2. Varza

داس به دست و در حال درو کردن محصول است. خود نفس خمیدگی و انحناء، یادآور اشکال حلزونی و منحنی‌های به هم پیوسته است که رمز منازل ماه به شمار می‌روند. (الیاده ۱۳۸۵: ۱۶۲) چیزی که برجستگی آن تداعی‌کننده ماهیت قمری برخی اشیاست، تأکید ویژه بر داس است. دهقانان همگی داس به دست دارند. داس به نحو بارزی، یادآور و رمز هلال ماه است. داس‌هایی که به دست دهقانان طلسم شده است، رمز کاستن و فرتوتی ماه و سپس در محاق واقع شدن آن است. وقتی قهرمان بیدار می‌شود، نخستین نیرو و توان در دستش جاری می‌شود، همان دستی که داس را گرفته است. تیغۀ داس می‌درخشد و نخستین حرکت، حرکت داس و بریدن خوشه است. قهرمان پس از آن با ابزاری که در جیب دارد، داسش را تیز می‌کند. پر واضح است که این داس، هلال ماه نو است و داس در معنی رمزی‌اش، اینجا، تجدید حیات نوین، باروری و مرگ و رستاخیز را تداعی می‌کند.

زن: قهرمان پس از بیدار شدن به سمت روستا می‌رود، در امتداد نهر خشکیده روستا، چند زن در تصاویری که در این بین می‌بیند، حضور دارند. دختری که کوزه آبی به شانه گرفته، راهی گندمزار است؛ اما در میانه راه خشک شده است. زنی که بار هیزمی بر دوش دارد و راهی خانه‌اش است، پیرزنی که در کنار تنور سرد، خشک شده، در حالی که قرص نانی را به دیواره تنور زده است. زن به دلیل توانایی باروری و زایمان، یکی از مهم‌ترین رموز قمری محسوب می‌شود. پیوند محکمی بین ماه و زن وجود دارد. جشن‌های مربوط به ماه، مخصوص زن‌هاست. در بسیاری از اساطیر، ماه نخستین شوهر زن محسوب می‌شود. نخستین آمیزش جنسی هر زنی با ماه (و گاه با نماد آن مار) است. «ماه منبع هرگونه باروری و همزمان حاکم بر زمان دوره‌های (حیض یا عادت) زنانه است. به صورت مردم نما، «سرور زنان» می‌شود. اقوام بسیاری معتقد بودند - و هنوز به روزگار ما اعتقاد دارند - که ماه به ظاهر مرد یا به شکل مار با زنانشان در می‌آمیزد.» (همان: ۱۶۹)

تصویر دوشیزه‌ای که آب را به گندمزار می‌برد، چند اصل را کنار هم قرار داده است: آب، حیات، زن، باروری و زمین. همچنین، دوشیزگی تداعی باور به آمیزش ماه و زن را به طور ضمنی، نشان می‌دهد. در طرف دیگر زنی است که بار هیزم را به خانه می‌برد. او قطعاً می‌خواهد اجاق خانه را گرم کند. این زن با نشان باروری، موجد سرزندگی و حیات خانه‌اش است. پیرزنی که نان می‌پزد، اگر که نشان باروری را نداشته باشد، اما تجدیدکننده نیرو و توان (فراهم کردن قوت)

است. حال اگر نکته‌بین شویم، قرص نان، خود بدر ماه را متبادر می‌کند (نشانه دیگری از پیوند زن با ماه).

نکته قابل بحث دیگر در باره زنان این افسانه، رده سنی آنهاست. دختری که از همه جوان‌تر است، زنی که میانسال است و پیرزن. این‌ها با هم سیوروت و دگرگونی حیات انسان و در نتیجه سیوروت و تغییر حالت ماه را بازنمایی می‌کنند. **جانوران قمری:** اسب، کبوتران سخنگو، سگ، گاو و گوسفند و مرغ و خروس، جانوران و حیواناتی هستند که در این افسانه از آن‌ها نام برده شده است و بعضی کارکرد ویژه‌ای در پیش‌برد داستان دارند، اما ارتباط این جانوران با ساختار قمری به این صورت قابل بررسی است:

اسب مراد: وقتی قهرمان از خواب برمی‌خیزد و متوجه خشک شدن دهقانان می‌شود، فریادی می‌کشد که به این وسیله مطلع شود کسی صدای او را می‌شنود یا نه. در این لحظه تنها صدای شیهه اسبی که از قضا متعلق به خودش است، از چراگاهش در روستا شنیده می‌شود و بازتاب صدای هر دو در کوه می‌پیچد. این اسب هم به نوعی مثل خود قهرمان برگزیده است. وقتی که قهرمان پشت به روستا با حالتی آکنده از غم به سمت کوهستان روانه می‌شود، اسب، خود به سمتش می‌رود تا قهرمان بر پشت او بنشیند و به مأموریت قدسی‌اش بپردازد. نکات قابل توجه در این بخش، این است که اسب، زین و یراق ندارد. قهرمان سوار بر اسب می‌شود و عنان اسب را رها می‌سازد. اسب خود می‌داند که کجا باید برود و قهرمان در تعیین مسیر هیچ نقشی ندارد. اسب می‌رود و می‌تازد تا سرانجام کنار درخت تاوی در دامنه کوه می‌ایستد. مکانی مقدس که هم محل الهام خدایان به قهرمان است و هم جایگاه درخت مقدس که برگ‌هایش زندگی‌بخش و باطل‌کننده طلسم است. تا آخرین مرحله مأموریت، اسب با قهرمان همراه است؛ درست تا دهانه غار مزبور. قهرمانی که ناپدید شده، اسبش نیز ناپدید می‌شود. چنان‌که گفته شد، قهرمان سرنوشتی قمری یافت و جاوید شد؛ به اصل بازگشت و به کل پیوست. این‌ها همه در باره اسبش نیز مصداق پیدا می‌کند. این اسب نیز سرنوشتی قمری پیدا کرده است. هر چند که تعبیر اسب به عنوان مرکب در اساطیر را گاه رمز رهاسازی نیروهای جنسی دانسته‌اند، (دلاشو- لوفر ۱۳۶۶: ۹۲) اما این اسب، سرنوشت و نقشی قدسی دارد. پاره‌ای از خود

قهرمان است. او نیز به نوعی نخستین قربانی است: «اساساً در ذهن اقوام هند و اروپایی، اسب نشانه ویژه ایزد آفتاب و ایزد ماه و ایزد باد بوده است... تیشتر فرشته باران، برای دست‌یابی به آب‌های بارور، به پیکر اسب سفیدی درآمد.» (یاحقی ۱۳۸۹: ۱۱۲-۱۱۱)

کبوتران سخنگو: در داستان، دو کبوتر بر شاخه‌های درخت مقدس می‌نشینند. کبوتران یکدیگر را خواهر خطاب می‌کنند (مؤنث بودن). آن‌ها نقش ماورایی دارند. وقتی قهرمان در حالتی خلسه مانند است، او را از حقایق آگاه می‌کنند. کبوتران، قاصدان و واسطه‌های قدسی‌اند. وقتی قهرمان چشمانش را می‌گشاید، تصویری از دو کبوتر می‌بیند که در افق از چشم پنهان می‌شوند.

سگ: یکی از تصویرهایی که قهرمان پس از بیدار شدنش می‌بیند، سگی سنگ شده است که از روستا به جانب چراگاه می‌رفته است. سگ را جانوری قمری می‌پندارند «سگ به عنوان نیای اساطیری، در لکه‌های تاریک ماه تمیز داده می‌شود که شبیه به دیگر حیوانات قمری از جمله خرگوش، روباه و غیره به عنوان نیا، یا قهرمانی لحاظ می‌شود که کمی جنبه شهوانی دارد.» (شوالیه و گریان ۱۳۸۷: ۶۰۸)

دام‌ها: گاو و گوسفندانی که در آغل‌هایشان سنگ شده‌اند (یادآور دورانی پیش از برزیگری) نیز در این داستان حضور دارند، اما حضور پر رنگشان وقتی است که بعدها در مقام قربانی، برای فراوانی باران در پای چشمه پری ذبح می‌شوند.

ماکیان: تصویر مرغ‌هایی که به سمت خروس می‌روند و انگار خروس، آن‌ها را به خوردن دانه فراخوانده است و در این حالت سنگ شده‌اند. این، تنها تصویری است که از مرغ و خروس در داستان به کار رفته است. مرغ‌ها و حیوانات مادینه نیز به نحوی قمراند؛ زیرا آن‌ها هم دارای قدرت باروری‌اند. شاید بتوان خروس را رمز ماه دانست، اگر به نقش نرینه‌اش در باروری توجه کنیم. همان‌طور که گفته شد، ماه را نخستین شوی زنان دانسته‌اند. (دانه و بذر هم که به جای خود در عمل باروری سهیم است)

ماهی: در این داستان، وقتی قهرمان به چشمه راکد بالای کوه می‌رسد، ماهیانی که در آن از حرکت باز ایستاده‌اند، تصویر می‌شوند. ماهی خود با ارتباط دائمی‌اش با آب، یکی از جانوران قمری است. گاهی پریان دریایی به صورت دختری زیبا که پایین‌تنه‌ای شبیه به ماهی دارد، تصور شده‌اند. «جانوران آبی و

خاصه ماهیان (که رمزهای جنسی را نیز در خود جمع آورده‌اند) و موجودات عجیب‌الخلقه دریایی، آیات قداست می‌شوند.» (الیاده ۱۳۸۵: ۱۹۳)

دوقطبی‌ها: یکی از کارکردهای ماه، تغییر است که با تضاد روشنایی و تاریکی ممتاز می‌شود. این تضاد، دوقطبی یا دوسوگرایی را می‌توان در تقابل‌های این داستان هم مشاهده کرد: پیر و جوان (دهقانان پیر و جوان، زنان پیر و جوان)؛ زن و مرد؛ دیو و پری؛ خواب و بیداری؛ مرگ و زندگی؛ روز و شب (جوان در نیمه روزی تابستانی بیدار می‌شود. مردم شبانگاه به خانه‌های خود باز می‌گردند)؛ کشت و برداشت؛ سرسبزی (درخت تاوی) و خشکی (گندمزارها)؛ فقیر و ثروتمند.

تعین و عدم تعین: گفته شد که آب پیش از هر چیزی بوده است. صورت بالقوه همه موجودات در آب وجود دارد. هرچه در آب فرو رود، خصلت‌های مادی‌اش از او زدوده می‌شود و در واقع به اصل خود باز می‌گردد. هرچه سر از آب برآورد، شکل می‌پذیرد و به عبارتی تعین پیدا می‌کند.

«تقدیر آب، مقدم‌بودن بر عالم خلق، و جذب دوباره آن است... هرچه شکل دارد، مافوق آب و در پی جدایی از آب ظاهر می‌شود. در عوض هر شکل به محض آنکه از آب گسست و دیگر بالقوه وجود نداشت، به قانون زمان و زندگی تن در می‌دهد و حد می‌پذیرد.» (همان: ۲۰۹)

در این داستان مواردی ذکر شده است که قابل تفسیر از این دیدگاه هستند. نخست، بی‌نامی، که در داستان با اصطلاح فراموش‌کردن، بیان شده است. نام روستایی را که طلسم شده است، کسی به یاد نمی‌آورد. تنها راوی می‌داند که مردم پس از واقعه مذکور و بیداری مجدد، آن روستا را با نام چشمه پری می‌شناسند. نام اصلی قهرمان نیز مشخص نیست. راوی اقرار می‌کند که ما او را مراد می‌خوانیم. آنچه که از رهگذر این کتمان نام یا بی‌نامی دریافت می‌شود، یادآور زمانی است که همه چیز در آب وجود داشت، یعنی عدم تعین موجودات. روستا و قهرمان نام ندارند، چون در واقع یکی بودند و در وحدت کامل به سر می‌بردند. در این روستا همه دوشادوش هم کار می‌کردند و محصول بینشان به نسبت تقسیم می‌شد، من و مایی وجود نداشت، حصارکشی وجود نداشت، فقیر و ثروتمند وجود نداشت، زیرا همگی یک کل واحد بودند.

پس از طلسم‌شدن و بیدارشدن مجدد، روال زندگی تغییر می‌کند که در داستان

این‌گونه توجیه می‌شود: زمانی که تندیس سنگی و غول پیکر دیو شکسته می‌شود، با وجود اینکه قهرمان به سفارش کبوتران، خرده‌های آن را در گودالی چال می‌کند، اما غباری از او برمی‌خیزد که آب را آلوده می‌کند. درست به این دلیل تغییرات در روال زندگی مردم اعمال می‌شود. آن‌ها رفته‌رفته فردیت پیدا می‌کنند. هر کسی دور خانه‌اش حصار می‌کشد. همکاری‌ها مثل سابق نیست. هر کس مال و دارایی خود را از دیگری تفکیک می‌کند. فقیر و غنی مفهوم و مصداق پیدا می‌کنند. بعد از این ترس از خشکسالی نمود می‌یابد. مردم برای فراوانی باران قربانی می‌کنند. نکته جالب این است که هیچ‌کس نمی‌داند چه بر سرش آمده است و به یاد نمی‌آورد پس از یک‌هزاره طلسم و سنگ‌شدگی، از خواب برخاسته است. این مرحله را می‌توان مرحله تعین نامید، مرحله جدا شدن از آب و سر برآوردن از آن. آنچه بالقوه در آب جای داشت، اکنون بالفعل شده و کل به جزء تقسیم گشته است.

نتیجه

از میان افسانه‌های ملی که هر کدام حاوی نکاتی اساطیری است و برخی ترکیبی از اصول متمایزاند، افسانه چشمه پری، یکی از معدود افسانه‌هایی است که به طور جامع، دربردارنده یک شاخه مجزا از این دسته اصول و باورهاست. این افسانه، نمود بارزی از گردهمایی رموز قمری در یکجا است. از میان کارکردهای ویژه و مقدس ماه در اذهان بشر بدوی، تقریباً همه آن‌ها در این داستان یافت می‌شود. آب، مهم‌ترین عنصر قمری و منشأ پیدایش هر چیز است و ماه، حاکم آب‌ها و بارش باران است. برجسته‌ترین کارکردهای ماه در این افسانه این گونه است:

تجدید حیات: با طلسم شدن آب، نشانه‌های زندگی از بین می‌رود، اما پس از یک دوره خواب و رکود، طلسم شکسته می‌شود و زندگی ادامه پیدا می‌کند.

مرگ و رستاخیز: طلسم شدن را می‌توان به مرگ و باطل شدن آن را به رستاخیز نسبت داد.

باروری: برزیگران و دهقانان در حال دروی گندم‌ها نمود بارز این ویژگی هستند. وجود زنان تصویرشده در داستان، به ویژه دختری که کوزه آب بر دوش دارد و به سمت گندمزار می‌رود نیز، نماینده دیگری از باروری است.

زن، ایزد آب: پری چشمه که طلسم شده و با طلسم شدنش، آب از حرکت ایستاده است.

تغییر شکل و دگرگونی: رده سنی مردم روستا (دختر، زن و پیرزن)، داس (هلال ماه) و قرص نان یا سنگ آسیاب (رمز بدر ماه) نشانه‌هایی از سیروورت ماه هستند. **عامل زمان:** نیمه ظهر تابستان، قهرمان از طلسم درمی‌آید (زمان برداشت محصول). پس از شکسته شدن طلسم، دهقانان به کار مشغول می‌شوند و شبانگاه به خانه بازمی‌گردند. روستا برای مدت هزارسال طلسم شده است (یک هزاره). **دوسویی و دوقطبی:** زن و مرد، پیر و جوان، کشت و برداشت، دیو و پری، خواب و بیداری، چشمه (روشنایی) و غار (تاریکی) از نمودهای این ویژگی در داستان هستند.

منجی: قهرمان داستان، مشابه نجات‌دهنده‌ای است که از یک بلا و مصیبت مهیب جان سالم به درمی‌برد و موجد نسل نوینی می‌شود. **قربانی:** یکی از آیین‌هایی که در زمره مناسک قمری محسوب می‌شود، رسم قربانی کردن برای افزایش باران و فراوانی آب است که در این داستان هم وجود دارد. درخت مقدس (تاوی)، آسیاب، کوه، چشمه پری، جانوران قمری مانند سگ، اشیایی چون داس، بخشی از جلوه‌های قمری این داستان هستند. بنابراین، افسانه مذکور، به نحوی پیچیده و رازآلود، رموز قمری را در خود جای داده است. سواى این رموز، مسأله جان‌بخشی و منشأ بودن آب، به این صورت که همه چیز بالقوه در آب وجود داشته تا اینکه به فعلیت رسیده و تعین پذیرفته است، نیز در این داستان قابل مشاهده است. قهرمان ناپدید می‌شود و به عبارتی به خاستگاه ازلی‌اش، آب، باز می‌گردد (جاودانگی و پیوستن به کل). روستاییان پس از طلسم‌گشایی روش زندگی‌شان را تغییر می‌دهند، بحث تقسیم‌داری و تفکیک مرزها پیش می‌آید. پیش از آن همه یک کل واحد بودند (بودن در آب) و از این پس ما و منی پیدا می‌شود (تعین پذیرفتن و جدایی از آب).

کتابنامه

- الیاده، میرچا. ۱۳۸۵. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. ج ۳. تهران: سروش.
پورداوود، ابراهیم. ۱۳۷۷. یشت‌ها. ج ۱. چ ۱. تهران: اساطیر.
درویشیان، علی اشرف و رضا خندان مهابادی. ۱۳۷۷. فرهنگ افسانه‌های ایرانی. ج ۳. چ ۱.

تهران: کتاب و فرهنگ.

- دلاشو- لوفر. م. ۱۳۶۶. زبان رمزی قصه‌های پریوار. ترجمه جلال ستاری، چ ۱. تهران: توس.
- دوبوکور، مونیک. ۱۳۷۳. رمزهای زنده جان. ترجمه جلال ستاری، چ ۱. تهران: مرکز.
- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۸۵. سایه‌های شکار شده، گزیده مقالات فارسی. چ ۱. تهران: طهوری.
- شوالیه، ژان و آلن گربران. ۱۳۸۷. فرهنگ نمادها. ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. چ ۱. تهران: جیحون.
- صمدی، مهرانگیز رجالی. ۱۳۶۷. ماه در ایران، از قدیم‌ترین ایام تا ظهور اسلام. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- فریزر، جیمز جرج. ۱۳۸۳. شاخه زرین، پژوهشی در جادو و دین. ترجمه کاظم فیروزمند. چ ۱. تهران: آگاه.
- یاحقی، محمد جعفر. ۱۳۸۹. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

References

- Chevalier, Jean & Alain Gheerbrant. (2008/1387SH). *Farhang-e namād-hā (Dictionnaire des symbols)*. Tr. by Sūdābe Fazāyeli. 1st ed. Tehrān: Jeyhūn.
- Darvīšiyān, Alī Ašraf & Rezā Xandān Mahābādī. (1998/1377SH). *Farhang-e afsāne-hā-ye mardom-e irān*. 3rd vol. 1st ed. Tehrān: Ketāb va Farhang.
- Eliāde, Mircea . (2006/1385SH). *Reṣāle dar tāriḫ-e adyān (Traite d'histoire des religions)*. Tr. by Jalāl Sattārī. 3rd ed. Tehrān: Sorūš.
- Frazer, James George. (2004/1383SH). *Šaxe-ye zarrīn (The golden bough: a study in religion and magic)*. Tr. by Kāzem Fīrūzmand. 1st ed. Tehrān: Āgāh.
- Loeffler-Delachaus, Marguerite. (1987/1366SH). *Zabān-e ramzī-ye qesse-hā-ye parīvār (Le symbolisme des contes de fées)*. Tr. by Jalāl Sattārī. 1st ed. Tehrān: Tūs.
- Monique, De Beaucorps. (1994/1373SH). *Ramz-hā-ye zende-ye jān (Les symboles vivants)*. Tr. by Jalāl Sattārī. 1st ed. Tehrān: Markaz.
- Pūrdāvūd, Ebrāhīm. (1998/1377SH). *Yašt-hā*. 1st Vol. Tehrān: Asātīr.
- Samādī Rejalī, Mehrangīz. (1988/1367SH). *Māh dar irān, az qadīmī-tarīn ayyām tā zohūr-e eslām*. 1st ed. Tehrān: Elmī va Farhangī.
- Sarkārātī, Bahman. (2006/1385SH). *Sāye-hā-ye šekār-šode*. 1st ed. Tehrān: Tahūrī.
- Yāhaqqī, Mohammad Ja'far. (2010/1389SH). *Farhang-e asātīr va ešārāt-e dāstānī dar adabīyāt-e fārsī*. Tehrān: Farhang-e Mo'āser.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی